

# بررسی نقش امیر علیشیر نوایی در کشاکش های سیاسی دوره ی سلطان حسین بایقرا

رقیه علیپور بهزادی<sup>۱</sup>  
ابوالحسن فیاض انوش<sup>۲</sup>

## چکیده:

امیر علیشیر نوایی (متوفی ۹۰۶ق) بر جسته ترین شخصیت درباری در دوران سلطان حسین بایقرا ست. مجالست و همنشینی با سلطان حسین بایقرا و از طرفی قرار گرفتن در طیف اشراف نظامی ترک، سبب شده بود تا او خود را صاحب امتیاز در دربار سلطان بداند. از این رو با حضور او در تشکیلات اداری سلطان و قرار گرفتن در کنار دیوان سالاران ایرانی از جمله مجد الدین محمد خوافی، نظام الملک خوافی و افضل الدین محمد خوافی، زمینه ی کشاکش سیاسی در میان دیوان سالاران فراهم شد. متوسل شدن به روش هایی چون اتهام به تقصیر و تصرف در اموال دولتی، اتهام نقش داشتن در توطئه های خانوادگی و تلاش در تضعیف جایگاه دیوان سالاران در نزد شاهزادگان از جمله اقداماتی بوده است که امیر علیشیر نوایی و دیوان سالاران ایرانی علیه یکدیگر به کار می بردند. این مقاله بنابر روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه ای گردآوری شده است

**واژگان کلیدی:** امیر علیشیر نوایی، نظام الملک خوافی، مجد الدین محمد خوافی، سلطان حسین بایقرا، کشاکش سیاسی.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه اصفهان. [alipourroghaya@yahoo.com](mailto:alipourroghaya@yahoo.com)

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. [amir.anosh@yahoo.com](mailto:amir.anosh@yahoo.com)

تشکیلات اداری تیموریان به عنوان یکی از حکومت های ترک تبار در تاریخ ایران پس از اسلام تفاوت چندانی با دوره های قبل خود نداشت، در این دوران نیز با حضور ترکان و ایرانیان در رأس امور لشکری و کشوری روبه رو هستیم، بدین صورت که ترکان اهل شمشیر و ایرانیان صاحبان قلم معرفی شدند. عنصر ترک اگر چه از دیرباز در امور لشکری نقش برجسته ای را ایفا می کرد، علیشیر نوایی بیش از آنکه از نظر سیاسی و عملکرد در این زمینه مشهور باشد، از نظر فرهنگی مطرح است. در این میان باید گفت که در تشکیلات اداری سلطان حسین بایقرا دو عنصر ترک و ایرانی به صورت فعال نقش آفرینی داشته اند، و هر یک تلاش داشتند تا با متوسل شدن به روش ها و طرح های متفاوت همچون اتهام و تقصیر در امور مالی جایگاه و رتبه ی خود را در نزد سلطان افزایش دهند، باید گفت که مقارن بودن علیشیر نوایی با دیوان سالاران ایرانی همچون مجد الدین محمد و نظام الملک خوافی، و رویا رو شدن آنها با نوایی چیزی جز عزل و شکنجه را برای آنها رقم نزد. از این رو، ترکان در این دوران کم کم جای ایرانیان را در دستگاه اداری گرفتند و به عنوان سیاستمدار بی چون و چرای دربار سلطان محسوب شدند. حضور همین دو عنصر و تلاش در جهت حفظ موقعیت از سوی هر دو طیف، سبب شد تا با پدیده ی جدیدی تحت عنوان کشاکش سیاسی در این دوران رو به رو شویم، البته این رویا رویی در عصر تیموریان چیز جدیدی نبود و می توان گفت که حد اقل از زمان به قدرت رسیدن سلجوقیان به بعد از این رویارویی در تاریخ دیوان سالاری ایرانی قابل مشاهده بوده است. از منابع مشخصی که به بررسی این کشاکش ها می پردازند گرچه در خصوص بسیاری از مسائل اطلاعات مبهمی عرضه می کنند، می توان به دستورالوزرای خواندمیر، روضه الصفای میر خواند ج ۷ و آثار الوزرای سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی اشاره کرد. در این مقاله بر آنیم تا به بررسی نقش امیر علیشیر نوایی در کشاکش سیاسی میان او و دیوان سالاران ایران در دوران سلطان حسین بایقرا بپردازیم.

### شرحی بر زندگی نامه امیر علیشیر نوایی

امیر علیشیر نوایی در ۱۷ رمضان سال ۸۴۴ه. ق/ ۱۴۴۱ م به دنیا آمد. اجداد او از دیرباز در خدمت امیران برلاس بودند. از جمله در سلک مخصوصان امیر تیمور قرار داشتند (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۶۷). نیای مادری اش بوسعید چیک نام داشت و الغ بیگ یا امیر الامرای میرزا سلطان حسین بایقرا بود. پدرش کیچکنه بخشی یا کیچکنه بهادر نیز در آغاز در ملازمت سلطان حسین بایقرا بود. مادر علیشیر در دستگاه تیموریان دایه بود؛ و به همین دلیل فرزندش نسبت به سلطان حسین بایقرا عنوان کولکلتاش داشت و یا برادر رضاعی او بود. او در هرات می زیست و دایگی می کرد (نیکو همت، ۱۳۵۱: ۴۲۹). پدر وی در خدمت شاهرخ تیموری بود و با مرگ شاهرخ در سال ۸۵۰ه. ق/ ۱۴۴۸ م با گروهی به سوی شیراز و عراق رفت. علیشیر در سن ۶ سالگی در تفت با شرف الدین علی یزدی از مورخان بزرگ دیدار کرد و مدتی را با او به صحبت نشست (نوایی، ۱۳۶۳: ۲۵).

در کودکی؛ دوره ای که سلطان حسین بایقرا در خدمت ابوالقاسم بابر به سر می برد امیر علیشیر همراه و ملازم شبانه روزی میرزا بود. و همراه او در یک مکتب درس می خواند (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۴۱ و واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۶۷) برخی از نویسندگان داستان سه یار دبستانی را که درباره ی نظام الملک طوسی، حسن صباح و عمر خیام گفته شده است. به زندگی علیشیر و سلطان حسین بایقرا تعمیم داده اند و نوشته اند که هر آن دو در روزگار هم درسی پیمان بستند که اگر بر سر هر یک از آن دو همای سعادت نشست و دولت مند شد؛ از حال دیگری غافل نباشد (قویم، ۱۳۲۷: ۹۵). اما این داستان نمی تواند با زندگی در مکتب هرات تطبیق داده شود. چرا که سلطان حسین بایقرا در مکتب، یک شاهزاده ی تیموری بود و علیشیر فرزند دایه ی آن خاندان و آن دو نمی توانستند با هم این چنین نزدیک باشند. با روی کار آمدن ابو سعید تیموری در خراسان، مدتی نوایی در دربار او روزگار می گذرانید. اما از او استقبال نشد (میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۴۱). علیشیر سبب این کار را در نامه ای منظوم به حسن اردشیر چنین می نویسد "من یک شاعر م، خود را از نظامی و فردوسی کمتر نمی دانم.

من شخصیتی ممتازم. ولی برایم در هرات جز مشقت و رنج نیست. حکومت سمرقندیان ابوسعید در هرات، گویا حکومت چپاولگران و تند مزاجان است. آنان کفن هنرمندان را برای سکه های سیاه مسی بیرون می کشند. در این جا دوست یکدلی ندارم، حقوقی برایم مقرر نشده است آنها حتی محل سکونتی به من ندادند. برای رهایی از این پریشانی ها؛ آیا راه دیگری جز ترک میهن وجود دارد؟ در حالی که من می خواهم تحصیل کنم" (طوغان، بی تا: ۴۲).

در سمرقند؛ نوایی در پناه خواجه فضل الله ابوالیثی که از فقیهان و دانشمندان پر آوازه ی عصر بود قرار گرفت و در خانقاه او چهره ای یافت و به تحصیل مشغول شد (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۲۰). علیشیر به هرات رفت و در یکی از اعیاد به خدمت سلطان حسین میرزا راه یافت و قصیده ای را در آنجا سرود (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۶۷).

#### حضور نوایی در دربار سلطان حسین بایقرا

خاندان نوایی از دیرباز در خدمت تیموریان به ویژه خاندان میرزا بایقرا؛ نیای سلطان حسین بایقرا قرار داشتند. اگر چه هیچ گاه در آن دستگاه به مناصب درخور ذکری دست نیافتند. حضور نوایی در دربار سلطان؛ زمانی است که وی قصیده ای سرود و توسط سلطان مورد توجه قرار گرفت و شروعی شد برای حضور در عرصه ی سیاسی در دوره ی سلطان حسین. (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۳۷). علیشیر به دربار وارد شد و طولی نکشید که همه ی کاره ی سلطان شد. وی نزدیک ۳۳ سال در دربار سلطان فعالیت کرد و همه ی امرا، اعالی و فضلا و شعرا از وی اطاعت می کردند (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۶۸).

به رغم دوستی و یگانگی میان نوایی و سلطان حسین بایقرا، سلطان بنابر روایت های واصفی جاسوسی بر علیشیر گماشته بود؛ تا کارهای او را مورد نظر داشته باشد، سلطان حسین شخصی را تعیین کرده بود که به رسم نوکری در ملازمت نوایی کمر بسته بود و هرچه در مجلس واقع می شد مثل کراماً کاتبین آن را در طوماری ثبت کرده بود و هر

روز آن روزنامه را به مطالعه ی پادشاه می رسانید و هیچ احدی به این راز مطلع نبود؛ مگر علیشیر که به قوت حدس، فراست آن را دریافته بود(واصفی، ۱۳۴۹، ج ۱: ۴۱۴).

به نظر می رسد که این اقدام سلطان؛ بیشتر به منظور کنترل کردن قدرت و توان نوایی در اداره ی امور بوده باشد. ممکن است در نگاه اول، این کار یکی از طبیعی ترین و متداول ترین کارهای دربار یک سلطان و از شگردهای حکومت به نظر آید. ولی روند رویدادها؛ به این اقدام معنایی نمی بخشید و علیشیر همچنان مورد توجه سلطان بود. منابع؛ انجام چنین کاری در دربارسلطان را در مورد هیچ شخص برجسته ی دیگری گزارش نکرده اند (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۷۵).

از جانب سلطان مناصب زیادی به نوایی پیشنهاد شد. در ابتدای سلطنت؛ محافظت از مهر بزرگ همایونی را بر عهده ی او واگذار کرد؛ اما نوایی پس از مدتی از پذیرفتن آن استعفا داد و از سلطان خواست تا این منصب به امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی واگذار شود و سلطان این درخواست علیشیر را قبول کرد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۷۳). در آن زمان که منصب مهرداری به نوایی داده شد. علیشیر پس از سلطان مقتدرترین عنصر حکومت به شمار می رفت؛ ولی آرزو می کرد که از همه ی مناصب رسمی کناره گیری کند و تنها ندیم سلطان باشد. برخی از علل این خواسته این چنین است؛ از آنجا که ثروت فراوان داشت، جنبه ی مادی این مناصب را در نظر نمی گرفت و همچنین امیران قبیله ی اویغور (قبیله ی نوایی) به رسم ترکان و مغولان در دربار پس از امیران کونگرات، کیات، ترجان، ارلات و برلاس می نشستند. نوایی با اینکه از نظر قدرت پس از سلطان قرار داشت. باید پس از این سرداران می نشست. و مهر او در فرمان ها پس از مهر آنان زده می شد، او این امر را برنمی تافت و سلطان هم نمی توانست ترتیب نشستن این سرداران را تغییر دهد. بنابراین، نوایی برای آنکه از دیگران بالا نشیند، می بایست از همه ی مناصب سلطنتی دست بردارد و تنها ندیم سلطان باشد (طوغان، بی تا: ۴۴). پس از مقام مهرداری، در سال (۸۷۶ م ق / ۱۴۷۲\_۱۴۷۱ م) سلطان منصب امارت عالی دیوان اعلی را به او واگذار کرد و علیشیر ابتدا از پذیرفتن آن خودداری کرد و گفت: "من حالا در جرگه ی ابجیکیان خلافت، انتظام دارم و صاحب منصبی نیستم، از جمیع امرای عظام بر سریر پایه ی احتشام نزدیک تر می نشینم و اگر

متصدی منصب امارت شوم، مقرر است که به حسب قدر بعضی از امرای برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود. پس تکلیف امر امارت دون مرتبه ی من باشد" (میرخواند ، ۱۳۳۹، ج ۷: ۷۳).

علیشیر ، امارت را مدت زیادی حفظ نکرد و بنابر سخنان فخری هروی مترجم مجالس النفایس، او به زودی دست از مهمات دنیوی کشید و به گوشه ی کاشانه ی تقوی و طاعت که سرمایه ی عقبی است؛ متوجه گردید (مجالس النفایس، ۱۳۶۳: ۱۳۴ و فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۷۶).

### نقش نوایی در کشاکش های سیاسی

علیشیر نوایی خود را از چند جهت برای ایفای نقش اساسی در حکومت محق می دانست . از سویی به عنوان دوست و مصاحب سلطان ، با شناختی که از روحیه ی او داشت ، می کوشید بر او تأثیر گذارد . او نماینده ی طبقه ی اشراف نظامی بود؛ هر چند برخی از امیران دیگر قبایل مانند برلاس از وی بالاتر بودند و در سلسله مراتب قبیله ای می بایست از آنان فروتر نشیند ، این جایگاه به او حق می داد تا بنابر سنت دیرینه ی امیران ترک ؛خواستار برتری جویی آشکار و پنهان بر نهاد دیوان سالاری باشد.

برخوردها و درگیری های سیاسی نوایی با نهاد وزارت و وزیران ایرانی هم، به شیوه ی وی در آثارش ( چون فرهاد و شیرین) بازتاب یافته است. او وزیران ایرانی دوران باستان را با ویژگی هایی که برای وزیران عصر خود در نظر داشت ؛توصیف می کند . او وزیر و یا معلم خسرو پرویز را وزیری چاپلوس و متملق معرفی می کند . نوایی در این داستان تمام ویژگی های ناستودنی را که به پندار او در مجد الدین محمد و دیگر وزرای همعصرش وجود داشت ، به وزیر خسرو پرویز نسبت داد (بیگدلی، ۱۳۴۶: ۱۵۰-۱۳۷).

نوایی در تعارضی پیوسته با وزیران ایرانی تبار قرار داشت ؛وزیرانی که یکی پس از دیگری به قدرت می رسیدند و سلطان تلاش داشت میان هردو موازنه برقرار کند.

علاوه بر وجه سیاسی، رویارویی نوایی با دیوان سالاران ایرانی وجه فرهنگی هم داشت. تقابل او با دیوان سالاران تنها بدین دلیل که آنها محدود کننده ی قدرت سیاسی او

هستند؛ نیست. روی دیگر این سکه آن است که اینان نماینده‌ی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی محسوب می‌شدند و نوایی تلاش می‌کرد تا در عرصه‌ی سیاسی و فرهنگ؛ ترکان را نسبت به ایرانیان در جایگاهی برتر بنشانند. طرح واحد و یگانه‌ی او در این مورد تحدید قدرت سیاسی و حضور فرهنگی عناصر ایرانی است (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۸۰). اما با وجود این امر نباید از اقدامات و فعالیت‌های فرهنگی علیشیر در زمینه زبان فارسی غافل شد، چنان که او دیوان اشعاری به زبان فارسی دارد و خمسه‌المتحیرین وی نیز به زبان فارسی می‌باشد و وی حتی در سرودن شعر فارسی فنایی تخلص می‌کرده است.

### نزاع نوایی با خواجه علاءالدین صانعی

اولین درگیری و نزاع نوایی با خواجه صانعی (متوفی؛ ۸۹۱ هـ ق/ ۱۴۸۶ م)، از اولین وزرای ایرانی سلطان حسین بایقرا روی داد. خواجه صانعی از جمله اشراف باخرز بود. اصل و نصب او به برمکیان می‌رسید و به آن فخر فروشی می‌کرد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۲۴۴). در فضیلت و کسب علم متبحر بوده است. دلایل درگیری و اختلاف میان آن دو تن را می‌توان در دو علت عمده و مشخص خلاصه کرد. ظاهراً صانعی به تنهایی وزارت را در دست نداشته و خواندمیر در شرح حال وی از شرکای او یاد کرده است. خواندمیر علت سوءمزاج آن دو را ذکر می‌کند. "صانعی به عجزه و رعایا، حیف و تعدی جایز می‌داشت و پیوسته نسبت به شرکای خود نقش تقریر و تزویر بر صفحه‌ی خاطر و لوح ضمیر می‌نگاشت. مزاج شریف جناب خداوندگاری، مقرب حضرت سلطانی، امیر نظام الدین علیشیر درباره‌ی او تغییر یافت و دیگر اسباب علت شده، پرتو غضب جناب سلطانی بر وجنات احوالش تافت و او از عرصه‌ی سیاسی وزارت کنار زده شد" (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۳۹۸-۳۹۷). اما در کنار این دلیل، میرخواند در روضه‌الصفاء، دلیل دیگری را در کنار عجز و تعدی در بر کناری صانعی بر می‌شمرد. روزی خواجه صانعی از روی هزل و مزاح بیتی را درباره‌ی نوایی به نظم کشید.

این دلیلی بر کدورت و سوءمزاج، میان نوایی و علاءالدین صانعی شد. این که چرا صانعی به سرودن چنین بیتهی درباره نوایی می پردازد، به همان مبحث حضور اهل قلم و شمشیر باز می گردد. بر اساس این بیت، طعنه ی صانعی به نوایی بر این امر تأکید دارد که نوایی یک ترک است؛ در حالی که به امور فرهنگی می پردازد؛ و با این کار از صفت شجاعت و نظامی گری فاصله گرفته است. جامی در باب گرفتاری صانعی توصیه نامه هایی نگاشته است و به نوعی در صدد حمایت از او بر آمده است (جامی، ۱۳۷۸: ۱۸۰ و ۱۶۲).

در ادامه ، این کدورت و درگیری میان آن دو تن به قدری فزونی می یابد که در ما جرایبی که به دستور سلطان ، دستار و کلاه صانعی را از سرش بر می دارند، علیشیر به سلطان با لحن بیتهی می گوید که "چون بار او سبک کردی ، سبک کن بارِ گردن را" (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۲۴۴ و خواندمیر، ۱۳۵۶: ۳۹۸). وی با این گفته، کشته شدن و قتل او را از سوی سلطان خواستار است.

در نهایت ؛خواجه صانعی به زندان افتاد و مدت زمان زندان وی، شش سال طول کشید، میرخواند خاطر نشان می کند که در این مدت او به فراگرفتن فضایل و کمالات می پرداخت، قرآن حفظ می کرد و از روی قصیده ی سلمان ساوجی نسخه ای نوشت (میرخواند، ج ۷، ۱۳۳۹: ۲۴۴). علی صانعی در سال ۸۹۱/ ۱۴۸۶ به هنگامی که می خواستند خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره را که در سلک اعظام اهل فضل و اهل قلم و وزیر بود به قتل برسانند، به اشاره یکی از نزدیکان سلطان حسین ؛ از زندان بیرون آمد و همراه سیف الدین به قتل رسید (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۳۹۸). به نظر میرسد که تا روی کار آمدن شبانکاره، صانعی در زندان به سر می برده ، یعنی مدت وزارت او از سال (۸۹۱ تا ۸۷۳ ه. ق) (۱۴۸۶-۱۴۶۹ م) را در بر می گرفته است. اموال خواجه صانعی همچون سایر وزرای عزل شده در دولت های ماقبل، مصادره شد. مصادره ی اموال یکی از پیامد های بارز و مهم بر کناری وزراء در هر دوره ای بوده است . همچنان که اتهام به تقصیر و رشوه از امور دیگری است که در بر کناری وزراء مؤثر افتاده است. جامی می نویسد که نسبت به برادر او شهاب الدین باید کمال احترام را رعایت کرد، چرا که او چون برادرش در امور دیوانی دخالتی نمی کرد و در زمره ی مخلصان و مریدان شمس



الدین تبادکانی بوده است (جامی، ۱۳۷۸: ۱۴۶). البته از محتوای نامه جامی مشخص نمی‌شود که این نامه بعد از مرگ علی صانعی بوده است یا در زمان حبس او.

### نزاع نوایی و مجدالدین محمد خوافی

خواجه مجدالدین محمد خوافی، فرزند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی است، که در زمان سلطنت ابو سعید تیموری مدتی در دستگاه حکومتی او فعالیت می‌کرد. گفته شده که او ملک ایران و توران را با اندیشه و ذکاوت خود اداره می‌کرد و علاوه بر منصب نایب قضاوت به پروانگی هم رسیده بود. (خوافی، ج ۱، ۱۳۵۷: ۲۱۹). پروانگی یکی از مناصب مهم لشکری و اداری در دوره تیموریان است. دهخدا معنای خزانة دار را برای این واژه بیان کرده است. (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۴: ۱۳۷). به نظر می‌رسد که وی از نظر جایگاه و رتبه‌ی خانوادگی در مرتبه‌ی بالا و برتر قرار گرفته باشد. پدرش دیوان سالار بوده و از مدت‌ها قبل تجربه‌ی حضور در عرصه‌ی سیاسی را داشته‌اند. آغاز حضور او در عرصه‌ی سیاسی از زمان ابوسعید تیموری بوده است. وی در این زمان منصب انشاء را در دست داشت، و با روی کار آمدن سلطان حسین بایقرا، مدتی به مقام وزارت میرزا محمد سلطان مشهور به میرزا کیچک فرزند میرزا سلطان احمد بن میرزا میرانشاه، خواهرزاده‌ی سلطان حسین بایقرا منصوب شد. به دلیل فراست، کیاست و کفایتی که در انجام و اداره‌ی منصب اداری خود داشت؛ طولی نکشید که به منصب رسالت رسید و بر تویقات ملکی سلطان مهر پروانگی می‌زد (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۱: میرخواند، ج ۷، ۱۳۳۹: ۷۴-۷۵). اوج ترقی وزارت مجدالدین زمانی است که امیر علیشیر نوایی، مقام امارت را در دست داشت و اوضاع نظامی و سپاه و همچنین اوضاع رعیت تا حدودی نظم و ترتیب یافته بود (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۷۵). بنابر دستور سلطان و موقعیت مجدالدین در امر وزارت، مقرر شد تا همه‌ی وزراء و صدور و مقربان در هر امر مهمی که پیش بیاید، با مجدالدین مشورت کنند و هم‌چنین منشیان دار السلطنه‌ی هرات در فرامینی که به آنها داده می‌شود، لقب مؤتمن السلطنه و معتمد الملک را برای او بنویسند (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۱). در حالی که واصفی در بدایع الوقایع، لقب مجدالدین را میرکلان معرفی می‌کند (واصفی، ۱۳۴۹، ج ۱: ۴۱۴).

به نظر عقیلی سیاق و نظم امور مهم حکومتی در زمان وزارت مجدالدین پیدا شد و بعد از وی هرکس که به وزارت می رسید، از او تبعیت میکرد (عقیلی، ۱۳۶۴: ۳۴۲). علی رغم رفتار خشن و تند خو بودن وی، مقام و رتبه اش در نزد سلطان افزایش یافت، به طوریکه "پرتو اهتمام بر تنظیم مهام ملک و مال اندازد"، خواجه در پای تخت نشسته و مهمات ملکی و مالی و سخنان دادخواهان را مورد بررسی قرار می داد و احکامی را صادر می کرد و امضا میزد (نامه ها را از نظر می گذرانید) (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۷)

درگیری و نزاع میان نوایی و مجدالدین از مدت ها قبل تر، کم رنگ بوده است. به طوری که خواندمیر در دستورالوزرا، پس از آنکه ویژگی های اخلاقی مجدالدین را ارائه می کند، بیان می کند که اگر چه مجدالدین در ملازمت و همراهی نوایی به سر می برده، اما زمانی که فرصتی به دست می آورده به غیبت او مشغول می شد و در نزد سلطان سلطان حسین بایقرا، امیر نوایی را به دخالت زیاد در امور منتسب می کرد و با همین اخلاق ناپسند خود، ارکان و امرای دولت را رنجیده خاطر می کرد (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۷-۴۰۹)

با تلاش حاسدان و معاندان و افزایش رشک و حسد در میان ارکان حکومتی؛ دیوان سالاران ایرانی؛ چون نظام الملک خوافی و افضل الدین محمد کرمانی و در کنار آن سخن چینی های امرای ترک از مجدالدین در نزد سلطان؛ موقعیت مجدالدین را تضعیف کرد و او را به سرآشویی سقوط رهنمون ساخت. برای نمونه از میان امرای ترک می توان به امیر حسین شیخ تیمور اشاره کرد که از نظر جایگاه در رتبه ی بالاتری از سایر امراء قرار گرفته بود، به پادشاه عرض کرد که "هرگز در آیین پادشاهان با صلابت و حشمت نبوده است که همه ی ارکان و امرای دولت به خدمت مشغول باشند و به رسم ادب بر پای بایستند و بر منظور تمشیت امور ملکی و مالی، تازیکی پیش شما نشسته باشد" (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۲-۴۰۱).

نوع سخن خواندمیر در این باره به گونه ای است که می خواسته نزاع میان نوایی و مجدالدین را بیان نکند، به طوری که پس از این ماجرا خواندمیر می نویسد که لازم نیست بندگان دیوان اعلی در امور از سلاطین سابق تقلید کنند و بلکه مناسب است که

در باب تربیت خدمتکاران به مقتضای طبع فطنت؛ نشان اختراعات فرمایند(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۲).

با کناره گیری مجد الدین در مدت کمی افضل الدین در سال ۸۹۲ه.ق/۱۴۸۷م، به وزارت منصوب شد و از حمایت بی شایبه نوایی بر خوردار شد، اما زمانی که سلطان، نوایی را به جای امیر مغول در استرآباد منصوب کرد، و نوایی از پذیرش این حکم سر باز زد، با اصرار سلطان، علیشیر آن را قبول کرد و عازم استرآباد شد، و به این ترتیب افضل الدین پشتیبان خود را از دست داد و از وزارت بر کنار شد؛ و فرصت بار دیگر برای مجد الدین فراهم شد و افضل الدین که از این شرایط هراس داشت به بهانه ی جمع آوری اموال استر آباد به آن جا رفت و آن مسئله را با نوایی در میان نهاد(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۱۷).

بار دیگر مجد الدین به وزارت رسید و اعتبار و اختیار او افزایش یافت. اما هم چنان مخالفت های خواجه نظام الملک و افضل الدین زیاد شد و افرادی را گماشته داشتند تا نسبت به مجد الدین سخنان تقریر آمیز به زبان برانند و او را معزول کردند و او به مدت ۹ سال در خدمت و همراه امیر محمد توشکچی بود و در امور سلطانی دخالت نمی کرد. اگر چه سلطان بار دیگر تلاش کرد تا جایگاه مجد الدین را بالا ببرد، اما علیشیر با این موضوع مخالفت می کرد و زمام امور به دست نظام الملک خوافی و افضل الدین محمد کرمانی سپرده شد. اما با حضور نوایی در استر آباد، سلطان حسین بایقرا باری دیگر مجد الدین محمد را سرافراز کرد. سلطان درخواست پول دو هزار تومان کپکی از نظام الملک و افضل الدین داشت، اما آن دو به او توجهی نکردند و مجد الدین در جواب سلطان گفت "حضرت اعلی اگر ده هزار تومان ضرورت باشد؛ باید این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغ های کلی از منال دیوانی اخذ می نمایند فی الحال کفایت فرمایند؛ تا به دو هزار تومان برسد، و با این کار مجد الدین مورد لطف سلطان قرار گرفت و از انحطاط به اوج ارتفاع رسید"(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۰۶-۱۰۵).

مجدالدین برای بازگشت دوباره به جایگاه خود تدابیری را در پیش روی گرفت که از آن میان می توان به موارد زیر اشاره کرد. ابتدا پیمانی با نظام الملک بست که اگر دوباره به قدرت رسید، او را آزار ندهد، اما بارسیدن خبر برکناری و عزل مجد الدین، وی از

فرصت استفاده کرد و در زمانی که سلطان در بلخ و قندهار بود، وی از فرصت استفاده کرد و در زمانی که سلطان در بلخ و قندهار بود، پنهانی با دو تن از امرای ترک، امیر شجاع الدین محمد برندق و امیر جهانگیر ارتباط برقرار کرد و با دادن رشوه به هر دوی اینها، پیمان بست که اگر دوباره به قدرت برسد به خاطر این خدمت گزاری به وی؛ حق آنها را ادا کند، اما آن دو از فرصت استفاده کردند و این مسئله را به سلطان خبر دادند (خواند میر، ۱۳۵۶: ۴۱۱-۴۱۰). وی همچنین به نزد عبد الرحمن جامی رفت و از او خواست تا از سلطان برای او شفاعت بگیرد، جامی پس از دیدار با سلطان به او گفت که "دخل مجد الدین در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاه است او را تربیت می باید نمود و سخنان درباره ی او را نمی باید شنود" اگر چه این عمل با بیست هزار پیشکش به پایان رسید ولی همچنان سلطان با وزیر سوء مزاج داشت (میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۲۷ و جامی، ۱۳۷۸: ۱۲۵ و ۱۱۶).

در باب اهم اقدامات مجد الدین باید گفت بنا به برخی گزارش های تاریخی که وی به تعمیر بلاد و ترفیه عباد تلاش کرد و بساط ظلم را از بین برد، نسبت به کشاورزان و صاحبان حرف، عدالت را مجری داشت و مالیات های زیادی را از آنها معاف کرد، علوفات ابدیکیان و لشکریان را به آن ها داد و چیزی از آن را در دیوان باقی نگذاشت و در هایی را که از طریق آن مقربان و امراء سود و منفعت می بردند؛ بست و قرب هزار تومان به وزراء و عمله دیوان واگذار کرد (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۱۲). مجلس محاکمه ی مجدالدین برگزار شد و این محاکمه که در حبیب السیر و دستور الوزراء به طور کامل بیان شده است. یاد آور داستان محاکمه ی حسنک وزیر در تاریخ بیهقی است. در شرح این مجلس، مجد الدین محمد در جایگاه حسنک وزیر و نظام الملک خوافی در جایگاه بو سهل زوزنی قرار گرفته است. چرا که نوع نوشتار خواندمیر این گونه است، و او هیچ حمایتی از نظام الملک ندارد (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۶).

به نظر می رسد که میرخواند دشمن اصلی مجد الدین را نظام الملک می داند، وی می نویسد زمانی که مجد الدین در کمال اقتدار به تمشیت امور و مهمات ملک و مال می پرداخت، نظام الملک چند گاهی در متابعت او بود، آخر الامر مانند ماهی در شبکه ی اضطراب افتاد، و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین نزد خاقان منصور

فرستاد و آن حضرت بنا به وفور التفات و عنایت آن عریضه را تسلیم مجد الدین کرد و چون مجد الدین بر مکر نظام الملک پی برد تلاش در جهت رفع شر او داشت (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۸۷ و میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۱۵) میرخواند علت نوشتن شکایت نظام الملک علیه مجد الدین را بر التفات و عنایتی می داند که شاید سلطان با نوشتن این عریضه به نظام الملک می توانست ارزانی دارد. اما پس از این ماجرا مجد الدین به مکر و تزویر نظام الملک خوافی پی برد و گروهی از اشرار و عمال را بر تقریر او فریب داد و آنها همراهی کردند و در کنار آن عدم مهربانی و شفقت پادشاه هم مزید بر علت شد و نظام الملک و فرزندان او مدتی زندانی شدند، اما با درخواست و ترحم مجد الدین آنها آزاد شدند (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۱۶-۱۱۵)

اما علاوه بر فعالیت های نظام الملک؛ افضل الدین و گروهی از امرای ترک که بی شک با تحریک نوایی؛ صورت می گرفت، باید به عملکرد برادر نوایی هم اشاره کرد. امیر نظام الدین درویش علی و کولکلتاش به دلیل اینکه مجد الدین نسبت به نوایی مخالفت و عناد می ورزید در نزد سلطان از مجد الدین بدگویی کردند و به این دلیل بود که سلطان از مجد الدین خواست مدتی از امور سلطانی دوری جوید و در این جا بود که مجد الدین محمد صد هزار دینار انعام داد و لباس طلا دوز بر تن کرد و نظام الملک به استقلال امور را در دست گرفت (میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۱۶).

این اقدام سلطان در برکناری مجد الدین، شاید به دلیل جایگاه برجسته ی وی در نزد سلطان بوده باشد که او نمی خواسته بیش از این مجد الدین مورد حسادت مخالفان قرار بگیرد و در این بین تهمت های زیادی نثار او شود و یا جایگاه برجسته ی نوایی را در نزد سلطان بیان می کند، اما نقش نظام الملک در برکناری مجد الدین، هیچ گاه جایگاه او را در نزد سلطان کم رنگ تر نکرد. پس به طور کلی باید مخالفان را در میان وزیران ایرانی و گروهی از امرای ترک جست و جو کرد و این نشاندهنده ی این نکته است، که بی شک هرکس برای رسیدن به وزارت و یا هر منصب دیگری، با مخالفت هموعان خود هم روبه رو خواهد شد و نباید از آن غافل شد، چرا که انسان برای تثبیت جایگاه و مقام خود به هرتدبیری رو ی خواهد آورد.

با وجود اینکه برکناری مجد الدین با اصرار علیشیر صورت گرفت، لیکن او در مجلس، حضور به هم نرسانید. او به خوبی می توانست، امیران ترک را به جان وزیرای ایرانی بیندازد و وزیرای ایرانی را با هم درگیر کند و خود دورادور شاهد قضایا باشد. از سوی دیگر شاید بتوان احتمال داد که علیشیر به خاطر شورش برادرش در بلخ و ناخشنودی سلطان حسین بایقرا از او اجازه ی شرکت در این مجلس را نداشته است (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۶). در این جلسه، نظام الملک خوافی، امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه؛ احمد علی فارسی و سایر امرا و ارکان حضور داشتند و منشیان، معایب مجد الدین را بر شمردند و آن جناب با دمی قوی تمام سخنان آنها را جواب داد هرچند که اعدا سعی نمودند یک دینار و یک من بار بر گردن وی بیندازند (میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۷، ۱۳۳۹: ۱۲۸-۱۲۷). سر انجام محمد عمر آبادی را در کنار وی نشانده، و درستی ها و سخنان او برای مجد الدین غیر قابل تحمل بود و قرار شد که از او اعتراف نامه ای گرفته شود؛ و او به امیر محمد علی بوشکچی سپرده شد و وزیر را به خانه برد (میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۲۹). آنچنان که رسم است، پس از محاکمه اموال وی مصادره و اموال او شامل، زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و پادزرهای حیوانی [پادزهر] و ظروف چینی و گلیم های ابریشمین و خیمه های منقش رنگین بود که هرگز در خزانه ی خیال هیچ کس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات نفیس به نظر سلطان رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد به خواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحفه ی نفیسی به دست او افتد، فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنین معلوم می شود که با ما سر راستی نداشته (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۹۷)

شکنجه او بسیار بود و سلطان دستور داده بود تا به او آسیبی نرسد و چون می دانستند که شاید سلطان به او گوشه چشمی داشته باشد از فرصت استفاده کردند و مبلغی کلان از او دریافت کردند و مجد الدین در گوشه ای پنهان شد، از راه بیابان به کرمان رفت و به قصد انجام مراسم حج به حجاز رفت، ولی در تبوک در سال ۸۹۹ هـ. ق/ ۱۴۹۴ م-۱۴۹۳ م در گذشت. این نکته بسیار معنی دار است که در سفر حج، درویش علی برادر علیشیر با وی همراه شد؛ این موضوع درخور تأمل است که درویش علی از آن سفر بازگشت و مجدداً در دیوان اعلی به کار گماشته شد و اجازه یافت تا مهرش را در کنار

مهر امیر ناصر الدین عبد الخالق بزند(فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۷). اما در این بین از انتقام نظام الملک خوافی و فرزندانش به خاطر زندانی شدن توسط مجد الدین هم نباید غافل شد. البته در این بین تدابیر امرای ترک موفقیت آمیز تر بود و دیوان سالاران ایرانی بیشتر در تحریک سلطان نسبت به مجد الدین نقش داشتند، ولی نقش علیشیر که برای حفظ موقعیت خود و جایگاه ترکان به هر تدبیری روی می آورد، در این باره بسیار پررنگ است.

### قوام الدین نظام الملک خوافی

در کنار سوءمزاج و درگیری میان علیشیر نوایی و خواجه علاءالدین صانعی و در کنار آن تلاش امیران ترک و دیوان سالاران ایرانی، باید از نقش خواجه نظام الملک خوافی (متوفی: ۱۴۹۷/۹۰۳م) به عنوان یکی از وزرای ایرانی سلطان حسین بایقرا و اختلاف وی با نوایی و سایر امرای ترک و همچنین نزاع با دیوان سالاران ایرانی یاد کرد. خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی علی رغم جایگاه و موقعیت برجسته ای که در دربار سلطان حسین بایقرا به عنوان یک عنصر ایرانی ایفا کرد، اما اقدامات وی ناشناخته باقی مانده است.

پدر خوافی؛ شهاب الدین اسماعیل از قضات ولایت خواف بود(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۱۸). آغاز حضور او در عرصه ی سیاسی توسط نویسندگان؛ متفاوت ذکر شده است. عقیلی در کتاب آثار الوزراء اولین حضور او در عرصه ی سیاسی را در زمان بابر میرزا می داند و آن را ابتدای نشو و نمای این وزیر معرفی می کند. در زمان به قدرت رسیدن ابوسعید گورکان در ماوراءالنهر در سال(۱۴۵۱/۸۵۵ م) او ۲۵ ساله بود. در زمان ابوسعید وزارت یافت و با کاردانی و کفایت به کار پرداخت. تا اینکه مورد اعتماد و اطمینان سلطان قرار گرفت. به نظر عقیلی او مدت ۲۰ سال در دربار ابوسعید روزگار گذراند و در این مدت مردم از او شاکر و راضی بودند(عقیلی، ۱۳۶: ۳۵۲-۳۵۳). ولی این دیدگاه عقیلی با مدت زمان سلطنت ابو سعید گورگانی که ۱۸ سال است، جور در نمی آید.

در سال ۸۷۱ ه. ق ۱۴۶۶ که ابو سعید به سمت عراق و آذربایجان حرکت کرد او "تمام مهمات کلی از جمله ممالک خراسان" را به دست گرفت و در سال ۱۴۶۷/۸۷۲ "امور و وزارت قم و ری و آن نواحی" به او واگذار شد.

در باب حضور نظام الملک در عرصه ی سیاسی و وزارت در عهد سلطان حسین بایقرا ، علاوه بر اقدامات و اصلاحات سیاسی و اقتصادی که وی انجام داده بود ، باید به نقش وی در توطئه های خانوادگی در دارالسلطنه ی هرات اشاره کرد. به طوری که دخالت و نقش وی و فرزندان او در اجرای سیاست های توطئه علیه شاهزادگان تیموری از اهم موضوعات سیاسی در این مقطع زمانی است. میرخواند که از جمله نزدیکان نوایی است و مدتی در ملازمت او به سر می برده است؛ این ماجرا را به تفصیل بیان کرده است. او می نویسد در درگیری میان مظفر حسین میرزا و برادرش محمد مؤمن ،مادر مظفر میرزا به همراه نظام الملک و اولاد او در قتل محمد مؤمن نقش داشتند و چهار نفر را مأمور این کار کردند ، آن ها از این طریق می خواستند مردم را به اشتباه بیندازند(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷، ۱۳۳۹:۱۵۲).

به دنبال این قضیه ،میرخواند سریعاً زمان وقوع این رویداد را در زمانی میدانند که علیشیر در دربار حضور نداشته است. و به طواف روضه مقدسه ی رضویه رفته بود که با بازگشت وی، و شنیدن خبر این رویداد ،ناراحت می شود(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷ ، ۱۳۳۹:۱۵۳). وقوع این رویداد در زمانی که نوایی حضور ندارد ، به خوبی به نقش برجسته ی نوایی در دربار هرات اشاره دارد.

همچنین میرخواند به نقش نظام الملک در درگیری میان بدیع الزمان و سلطان حسین بایقرا اشاره می کند و معتقد است که نظام الملک و نزدیکان وی سعی داشتند تا از مصالحه ی میان آن دو تن توسط نوایی خودداری کنند. و با کار به اغوای سلطان مشغول شدند.(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷:۱۴۴). اما علی رغم این دیدگاه میرخواند، مولف عالم آرای صفوی در باب توطئه چینی امیر علیشیر نوایی درباره ی نظام الملک خوافی سخن رانده است، او می نویسد در درگیری میان سلطان و بدیع الزمان، نظام الملک برای فراهم کردن آشتی میان سلطان و پسرش به نزد بدیع الزمان می رود و پس از آنکه او را متقاعد می کند، جاسوسی از سوی علیشیر با نامه ای در دست به نزد بدیع الزمان



می رود. در آن نامه نوشته شده بود که نظام الملک خوافی قصد دارد تا بدیع الزمان را به دست پدرش بسپارد و زمینه ی مرگ او را فراهم کند( عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۲۱۴\_۲۱۲)، علیشیر با این اقدام خود به خوبی توانست مزاج بدیع الزمان را نسبت به نظام الملک خوافی تلخ گرداند. علاوه بر ریاست و اشراف بر دیوان اعلی، در جرگه ی امرای عظام در آمد و علی رغم دیدگاه عقیلی در باب مخالفت های خوافی با هرگونه تصدی گری و تعدی گری در امور اقتصادی، وی توانست به حل و عقد مهمات بپردازد و اکثر امرا و صدور و مقربان چه با میل و چه بی میل از او اطاعت کردند، و وزراء اوامر او را می پذیرفتند و منشیان در فرامین لقب او را امین الدوله القا هره می نوشتند(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۲۵).

بی شک اکثر وزراء در دوران وزارت اقداماتی را انجام می دهند، که این اقدامات ممکن است نتیجه ای را به دنبال داشته باشد. هر وزیری متناسب با علاقه ای که به گرایش سیاسی، فرهنگی و مذهب یا اقتصاد داشته باشد، اقداماتی را حول محور آن انجام خواهد داد. منابع دوره ی تیموری نظام الملک را به عنوان یک وزیر مذهبی و شدیداً متعصب در مذهب معرفی شود. چرا که بیشتر از اینکه به اقدامات وی پرداخته شود، از روحیات و اخلاقیات وی مطالب زیادی ارائه شده است. خوافی با کفایت رأی و تدبیر خود توانست وزارت رابه مرتبه ی امارت برساند و سروران ملک و گردنکشان عصر خود را باصابت رأی و خاطر صواب مطیع فرمان خود گرداند، نظرا ز امور دنیه و دنیوییه برداشت و خدمات زیادی از خود ارائه داد(اسفزاری، ۱۹۶۱، ج ۱: ۳۴). اسفزاری اگرچه که کتاب خود را به نام و برای نظام الملک خوافی نوشته و در طیف نویسندگان حامی نظام الملک قرار می گیرد، اما با لحن خوبی از علیشیر یاد می کند و به آثار و اقدامات او می پردازد. در مقابل خواندمیر که در طیف نویسندگان حامی نوایی قرار می گیرد از نظام الملک کمتر نام می برد و حتی تلاش می کند تا از درگیری های نواحی با اطرافیان مطالب قابل توجهی عرضه نکند.

درباره ی انگیزه های مخالفت علیشیر با نظام الملک، به نظر میرسد که دو انگیزه ی بنیادین از اهمیت بیشتری داشته باشد. نخست تلاش آشکار و گسترده ی علیشیر برای حفظ موقعیت خود به عنوان دومین شخص حکومت بود که سبب می شد؛ علیشیر با

تمامی کسانی که بیش از اندازه در دستگاه سلطان قدرت می یافتند، ناسازگاری نشان دهد و در پی کاستن قدرت آنان باشد. دیگر اینکه ویژگی های مذهبی نظام الملک و احتمالاً سخت گیری های مذهبی او نمی توانست چندان مورد پذیرش شخصیتی چون علیشیر باشد (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۸۵)

پای بندی نوایی به مذهب آن گونه نبود که با خواسته ها و اقدامات نظام الملک همراه باشد، به طوری که واصفی در بدایع الوقایع در ذکر مجلس امیر علیشیر نقل می کند، به شدت با ویژگی های مذهبی خوافی متفاوت است (واصفی هروی، ۱۳۴۹، ج ۱: ۴۸۰-۴۵۱). شاید این یکی از نکات مهم در ناخشنودی میان نوایی و نظام الملک باشد. نوایی همان طور که برای سرنگون کردن خواجه صانعی؛ از نظام الملک خوافی حمایت کرده بود (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۱۸). حال برای کنار زدن نظام الملک از دو تن وزیر ایرانی یعنی مجدالدین محمد و افضل الدین محمد کرمانی استفاده کرد. اختلاف میان مجد الدین و نظام الملک از مدت ها قبل آغاز شده بود؛ چرا که مجد الدین برکشیده ی نوایی بود؛ اگر چه به عنوان یک دیوان سالار ایرانی محدود کننده ی قدرت نهاد نظامی به شمار می آمد. ولی آنجا که قدرت او در تقابل با قدرت نظام الملک قرار می گرفت؛ جانبداری از مجد الدین ترجیح داشت. در این زمان روند رویداد ها به سوی تقابل مجد الدین خوافی سیر می کرد (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۳). جایگاه و نقش مجد الدین در دارالسلطنه ی هرات مقام پروانچی و رسالت بوده است. همچنانکه به تویع منشورات سلطان هم اقدام می کرد. نزدیکی مجد الدین با سلطان سبب شد تا به سخن چینی علیه نظام الملک پردازد و مدتی او و فرزندانش توسط سلطان زندانی شوند. اختلاف آنها زمانی آغاز شد که سلطان به مبلغی پول احتیاج داشت و از نظام الملک و افضل الدین که از دستیاران او بود، درخواست پول کرد؛ و در مقابل آن دو تن اظهار ناتوانی کردند. و مجد الدین در خلوت به سلطان گفت "حضرت اعلی را اگر ده هزار تومان ضرورت باشد؛ باید این دو خواجه که هر سال مبلغ هایی کلی از منال دیوانی اخذ می کنند، فی الحال کفایت فرمایند، تا به دو هزار تومان چه رسد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۰۶-۱۰۵). مخالفت مجد الدین با خوافی نشان دهنده ی این نکته ی برجسته و مهم است، که افزون بر مخالفت های نهاد نظامی و امرای ترک بادیوان سالاران ایرانی، دیوان سالاران ایرانی در

کشاکش با یکدیگرند و به دسیسه علیه یکدیگر می پردازند، چنانکه خود مجد الدین برای رسیدن به قدرت، سخن چینی در نزد سلطان را وسیله ای برای رسیدن به مقام برجسته ای در نزد سلطان قرار داد (فرهانی منفرد، ۱۳۸: ۱۸۷). این امر نشان می دهد که اگر دیوان سالاران ایرانی با یکدیگر اتحاد داشتند و به دنبال مقاصد دنیوی و مالی خود نبودند، می توانستند روند رویدادها را به سمت و سویی دیگر بکشانند، ولی با این وجود علیشیر آنقدر در سلطان نفوذ داشت که می توانست، با یک اقدام کوچک همه ی آن دیوان سالاران را کنار بزند، کما اینکه همین کار را هم کرد، و تا حدودی به موفقیت رسید. فشار امیران ترک دلیل دیگری بر درگیری میان مجد الدین و نظام الملک است. میر خواند داستان حاکم بلخ کولتاش برادر نوایی را بیان می کند که مجد الدین نسبت به نوایی راه دشمنی را در پیش گرفت و این زمینه اتحاد میان افضل الدین و نظام الملک و نوایی علیه مجد الدین شد؛ و نظام الملک به ناچار و تحت فشار امیران ترک که مهم ترین آنها نوایی بود، وارد رقابت های سیاسی شد.

به هر حال با فعالیت و اقدامات سران در نهایت نظام الملک از صحنه ی سیاسی وزارت بر کنار شد. خواند میر در دستور الوزراء دلایلی را ذکر می کند و تلاش می کند تا مقصر اصلی را نظام الملک معرفی کند. خواندمیر همچنین رسیدن نظام الملک به مقام وزارت را ناشی از قضا و قدر می داند (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۲۶). بر خلاف خواندمیر؛ عقیلی بر کفایت، درایت و شایستگی او در مقام وزارت تأکید می کند (عقیلی، ۱۳۶۴: ۳۵۲)

با برکناری نظام الملک خوفاً از عرصه ی سیاسی (۱۴۹۷/۹۰۳ م)، زمینه برای روی کار آمدن افضل الدین محمد (متوفی ۹۱۰ ق) فراهم شد. وی از وزرای ایرانی برجسته در دوران سلطان حسین بایقراست. در کنار تمام درگیری ها و سوءمزاجی که میان امیران ترک و وزرای ایرانی در گرفت، نباید از افضل الدین محمد غافل شد. پدر افضل الدین، ضیاءالدین از بزرگان کرمان بود و خاندان آنها پیشوایی مردم کرمان را بر عهده داشته اند (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۱۶)

### وزارت افضل الدین محمد کرمانی

حضور افضل الدین در عرصه ی سیاسی را در دوران سلطان ابوسعید گورکانی دانسته اند که در آن زمان به منصب استیفا منصوب شد و با روی کار آمدن سلطان حسین بایقرا، به محضر او رسید و در سال ۸۹۱ ه. ق / ۱۴۸۶ م به مقام وزارت دست یافت. گفته شده که از خانواده ای بالا مرتبه و از اهالی کرمان بوده است. میر خواند او را وزیر زاده معرفی می کند (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۵۸؛ روملو، ۱۳۴۹: ۵۶)

در سال ۸۹۲ ه. ق / ۱۴۸۷ م که سلطان در مرو شاه جهان بود، امیر مغول را که در این زمان در استرآباد حکم می راند، به حضور خواست و علیشیر را به جای او منصوب کرد. وقتی این سخن با نوایی در میان نهاده شد، او با بی رغبتی به پذیرش مناصب حکومتی از قبول آن سرباز زد. وقتی سلطان بر این منصب برای وی اصرار کرد به استرآباد رفت (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۰۴). به این ترتیب افضل الدین پشتیبان خود را از دست داد و از وزارت بر کنار شد و مجد الدین توانست بار دیگر به وزارت دست یابد و افضل الدین که به خاطر توطئه چینی همراه خوفاقی علیه مجد الدین، از مجد الدین هراس داشت؛ به بهانه ی جمع آوری اموال استرآباد بدان جا رفت و آن مسئله را با نوایی در میان گذاشت (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۸۸).

افضل الدین در نهایت عنایت و توجه ی نوایی در استرآباد روزگار خود را می گذرانید و خواجه مجد الدین که از تقصیرات افضل الدین در باب توطئه چینی در برکناری خود آگاه بود، فرامینی صادر، و آنها را به استرآباد فرستاد و چون افضل الدین می دانست که با این کار مجد الدین غضب سلطان را بر می انگیزاند، با مشورت علیشیر و همراهی وی به عراق و آذربایجان رهسپار شد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۰۹).

نوایی به خاطر دیدار با سلطان، امیر بدرالدین را به جای خود در استرآباد منصوب کرد. افضل الدین در آذربایجان به خدمت سلطان یعقوب آق قویونلو رفت و در سال ۸۹۳/۱۴۸۹ م از طرف او امیر آنجا شد و با تجملی هر چه تمام تر به مکه رفت و پس از گزاردن حج به عراق عجم بازگشت (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۳۶-۴۳۴). در همین زمان بود که میر حیدر عموی علیشیر به استرآباد رفت و گفت که گروهی به رهبری علیشیر قصد

مسموم کردن او را داشته اند، در این ماجرا علیشیر ادعای بیخبری و بی طرفی کرد و میر حیدر زندانی شد (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۱۱۰).

درباره ی این رویداد دو احتمال است. یکی فرستادن حیدر به هرات تمهیدی از سوی علیشیر بود تا بدین وسیله، سلطان را وادارد که با دلجویی از او ؛ وی را به هرات فراخواند. دیگر اینکه سلطان به راستی تصمیم داشته ،علیشیر را مسموم کند و او را از میان بر دارد و این نشاندهنده ی بحرانی شدن رابطه ی نوایی و سلطان است (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۰).

افضل الدین در دوران ابوسعید با برهان الدین عبدالحمید وصلت کرد و از طریق او به سلطان ابو سعید تیموری معرفی شد و با اینکه سن او کم بود و به منصب استیفای دیوان اعلی منصوب شد و در دوران سلطان حسین بایقرا در سال (۱۴۷۱/۸۷۸ م) برمسند وزارت منصوب شد و در این کار از خود کاردانی و کفایت بسیار نشان داد (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۳۳-۴۳۴).

به نظر می رسد که مدت زمان وزارت افضل الدین محدود بوده باشد. پس از برکناری مجد الدین محمد و روی کار آمدن خواجه نظام الملک خوافی در سال ۱۴۹۷/۹۰۳ ،افضل الدین از استرآباد به هرات وارد شد و با مشخص شدن نقش خوافی در قتل محمد مؤمن میرزا ، کدورتی میان خوافی و سلطان ایجاد شد و حضور افضل الدین فتور و سستی در جریان وزارت نظام الملک ایجاد کرد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۵۸). با وجود تلاش هایی که خوافی و اطرافیان در برکناری افضل الدین داشتند ،اما موفق نشدند ،از آن جهت که نوایی حمایت او را بر عهده داشت (خواندمیر، ۱۳۵: ۴۳۹).

در نهایت با تلاش افضل الدین ،خوافی کنار زده شد و در سال (۹۰۳ ه. ق/۱۴۹۷ م) افضل الدین به مقام وزارت رسید ، در دوران او و پس از آن به مقام اشراف دیوان دست یافت و پس از آن منصب دیوان اعلی به او تفویض شد و با استقلال تمام امور ملکی و مالی را انجام داد و خواندمیر درباب جایگاه او می نویسد "رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان درگذشت و لقبی را که منشیان در نامه ها بر او می نوشتند ، ناظم اعظم قواعد السلطنه و الخلافه معتمد الملک صلاح اندیش ،افضل الدین وفا کیش بود (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۳۷).

درگیری و نزاع که درمیان ترکان و دیوان سالاران ایرانی روی داده است در باب افضل الدین و نوایی صدق نمی کند؛ چرا که افضل الدین از حامیان بی چون و چرای نوایی بوده است و با مشورت وی بود؛ که توانست مدتی را از دست مجد الدین و انتقام وی رهایی یابد. اما از آنجا که هر کس برای رسیدن به قدرت به اهرم هایی چنگ می زند، وی با حضور در هرات در دوران نظام الملک خوافی توانست او را کنار زند و به وزارت برسد. این خود گواه بر این نکته است که نه تنها دخالت و نقش رویارویی نوایی با دیوان سالاران ایرانی علاوه بر وجه ی سیاسی، وجه ی فرهنگی هم داشت. تقابل او با دیوان سالاران تنها، بدین دلیل که آنان محدود کننده ی قدرت سیاسی او هستند، نیست؛ روی دیگر سکه این است که آنها نماینده ی فرهنگ و زبان فارسی اند و نوایی در عرصه ی سیاست و فرهنگ با توطئه ها و شیوه هایی متفاوت تلاش کرد تا ترکان را نسبت به ایرانیان در جایگاهی برتر قرار بدهد. طرح واحد و یگانه ای او در این دو عرصه؛ تحدید قدرت سیاسی و حضور فرهنگی عناصر ایرانی است (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۸۰).

نتیجه ای که از دسیسه های دیوان سالاری تیموریان عایدمان می شود این است که برای پیروزی بر دیگران داشتن شخصیتی قوی و پی بردن به شیوه هایی که تمام بازیگران از زیر دستان جاه طلب گرفته تا شاهزادگان در فضای آمیخته به رشک، فساد و اختلاس دیوان برای رسیدن به اهداف خود از آن سود می جستند ضرورت داشت. طبیعی ترین راه پیشرفت بی اعتبار و بی آبرو کردن بود که مواد لازم برای این کار هم همواره در دسترس قرار داشت. آشکار ساختن خلاف کاری های مالی، موثرترین راه برای مهار قدرت صاحب منصبان بود (فوربز منز، ۱۳۹۰: ۱۴۸).

### نتیجه گیری

بنابر مطالب گفته شده، می توان اذعان داشت که حضور دو عنصر ترک و ایرانی در دربار از دیر باز موجب مشکلاتی می شده است. اگر چه ترکان تا قبل از روی کار آمدن سلطان حسین بایقرا همچنان در رأس امور لشکری قرار داشتند، اما در اواخر تیموری ترکان با رهبری امیر علیشیر نوایی توانستند تحمیلات خود بر دیوان سالاری را افزایش دهند، بدین صورت که نوایی بدان جهت که دوست سلطان بود و در زمره ی اشراف

نظامی قرار می‌گرفت، از این دو امتیاز استفاده کرد و طولی نکشید که توانست رقیب بی‌چون و چرای دیوان سالاران ایرانی همچون مجدالدین محمد خوافی و نظام‌الملک خوافی محسوب شود. مجدالدین اگر چه از وزرای برجسته‌ی سلطان بود و توانست اقدامات مفیدی را برای رفاه حال مردم انجام دهد ولی به خاطر اتحادی که در میان دیوان سالاران ایرانی و علیشیر نوایی در گرفت از کار برکنار شد و یا وقتی که نظام‌الملک خوافی وزرات سلطان حسین بایقرا را در دست گرفت، به خاطر ویژگی‌های مذهبی چون تعصب مذهبی و گرایش‌های این چنینی از سوی علیشیر غیر قابل تحمل بود و از این رو او نیز به اتهام تقصیر و تصرف در اموال دولتی از کار برکنار شد. در حالی که در مقابل این دو تن می‌بینیم که افضل‌الدین دست پرورده‌ی خود علیشیر است و در زمانی که او در هرات حضور ندارد افضل‌الدین محمد پشتیبان واقعی خود را از دست می‌دهد و علیشیر هیچگاه سیاستی را که درباره‌ی مجدالدین و افضل‌الدین به کار برد برای افضل‌الدین در نظر نگرفت. با نگاهی عمیق به منابع این دوران می‌توان این نکته را مد نظر قرار داد که مقارن بودن این وزرا با دوران علیشیر نوایی و روبه‌رو شدن با وی چیزی جز عزل و شکنجه را برای آن دو به دنبال نداشت، بدین صورت که علیشیر برای برکناری آنها از سیاست‌های بسیار سخت استفاده نمی‌کرد، بلکه از طریق متحد شدن با دیوان سالاران ایرانی و عدم حضور خود در صحنه این اقدام را انجام می‌داده است.

#### منابع و مآخذ

اسفزاری، معین‌الدین محمد زمجی (۱۹۶۱): *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، ج ۱، به اهتمام محمد اسحاق، نشر دانشگاه علیگر، (بی‌جا).  
 بیگدلی، غلامحسین (۱۳۴۶): *فرهاد و شیرین نوایی* «مجله دانشکده ادبیات تبریز»، س ۱۹، ش ۲.  
 جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۸) *نامه‌ها و منشآت*، تصحیح عصام‌الدین ارون بایف و اسرار رحمانف، نشر میراث مکتوب، چاپ اول، تهران.  
 خوافی، شهاب‌الدین (۱۳۵۷): *منشآت‌الانشاء*، ج ۱، تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، نشر دانشگاه ملی ایران، تهران.

- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۵۶): **دستور الوزراء**، به اهتمام سعید نفیسی، نشر اقبال، تهران.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۵۳): **حبیب السیر**، ج ۴، زیر نظر دبیر سیاقی، نشر خیام، تهران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳): **لغت نامه دهخدا**، ج ۴، چاپ اول، نشر روزنه، (بی جا).
- روملو، حسن بیگ (۱۳۴۹): احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، نشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- طوغان، زکی ولیدی (بی تا) **امیر علیشیر نوایی بزرگ ترین شخصیت ادبی ترک**، ترجمه مریم ناطق شریف، «نامه پارسی»، س ۳، ش ۳.
- عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام، (۱۳۶۴): **آثار الوزراء**، تصحیح میر جلال الدین ارموی، چاپ دوم، نشر اطلاعات، تهران.
- فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۲): **پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان**، چاپ دوم، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- فوریز منز، بئاتریس (۱۳۹۰) **قدرت، سیاست و مذهب در ایران عصر تیموری**، ترجمه: جواد عباسی، نشر دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد.
- قویم، علی (۱۳۷۲) **امیر علیشیر نوایی**، «مجله ارمنان»، س ۲۳، ش ۳.
- نیکو همت (۱۳۵۱) **امیر علیشیر نوایی** «مجله وحید»، س ۱۰، ش ۴.
- نوایی، امیر علیشیر (۱۳۶۳) **تذکره مجالس النفایس**، به کوشش علی اصغر حکمت، نشر کتابخانه منوچهری، (بی جا).
- واصفی هروی، زین الدین محمود (۱۳۴۹) **بدایع الوقایع**، ج ۱، تصحیح الکساندر بلدروف، چاپ دوم، نشر بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۹) **خلد برین** (تاریخ تیموریان و ترکمانان)، به کوشش میر هاشم محدث، نشر میراث مکتوب، چاپ اول، تهران.
- ناشناس (۱۳۶۳) **عالم آرای صفوی**، به کوشش ید الله شکری، نشر اطلاعات، (بی جا).